

اشکال دیگری که البته نه بر استدلال، بلکه بر رفتار مستدلّ وارد است، نقض برآیند این استدلال توسط وی در موضع دیگر است. ایشان در آن موضع چنین ابراز نظر کرده است:

«قد عرفت فی الفصل السابق أنّ المسؤول و المكلف فی الحكومة الاسلامیة هو الامام و الحاكم و أنّ السلطات الثلاث بمراتبها أیادیه و أعضاده.

و علی هذا فطبع الموضوع یقتضی أن یکون انتخاب أعضاء مجلس الشوری بیده و باختیاره لینتخب من یساعده فی العمل بتکالیفه. نعم، لَمَا كان الغرض من مجلس الشوری التشاور و اتخاذ القرار فی الامور العامة المتعلقة بالامة، فلو امکن أن یفوض إليها انتخاب الاعضاء و تكون السلطة التشريعیة منبثقة عن إرادتها و اختیاراتها کاختیار نفس الوالی عند عدم النصّ كان ذلك أولى و أوقع فی نفوس الامة و أدعی لهم إلی الاحترام بالقرارات المتخذة و التسليم فی قبالتها، بل یجری ذلك فی انتخاب بعض الوزراء و الأمراء أیضا کما هو المتعارف فی بعض البلاد»¹.

مطابق این بیان، قوای سه گانه‌ی اجرا، قضا و تقنین بازوهای رهبری به حساب می‌آیند و نقش معاونان وی را دارند. حتی اگر در موضعی، انتخاب مردم رخ می‌نماید، نه برای وکالت‌دادن و مشروعیت‌بخشی است، بلکه برای اعتمادسازی و مقبولیت‌بخشی بیشتر به حاکمیت است و الا حتی نمایندگان مجلس، نمایندگان حاکم‌اند نه وکیلان مردم!

واضح می‌نماید.

البته ممکن است گفته شود: آنچه ایشان در دلیل قبل بیان کرد مربوط به انتخاب حاکم و مشروعیت حاکمیت وی با رای مردم است و آنچه در متن فوق گفته است مربوط به قوای سه گانه است؛ قهرا تناقضی در رفتار وی دیده نمی‌شود. لکن به هر حال شاید نتوان بین کلمات ماتن در مواضع مختلف کتاب جمع کرد. هرچند از برخی از مواضع دفاع شود.

اصولا مطالعه مجلدات مختلف «دراسات فی ولاية الفقیه» مطالعه‌کننده را به قراری روشن از باحث و نویسنده در این ارتباط نمیرساند. نمونه فوق را ملاحظه نمودید. نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که حاکی از آمیختن ناصحیح مشروعیت و مقبولیت می‌کند؛ هرچند تفکیک این دو مقوله بر باحث مخفی نبوده است!

ایشان در موضعی دیگر، صلاحیت بالقوه فقیه را در عصر غیبت برای تصدی امور عامه می‌پذیرد و آن را مشروط به انتخاب مردم نمی‌کند، لکن صلاحیت بالفعل وی را در وقت تعدد واجدان شرایط رهبری به انتخاب مردم می‌داند. بنابراین ایشان دوگانه مشروعیت و مقبولیت را به سه گانه صلاحیت (و مشروعیت) بالقوه، مشروعیت بالفعل و مقبولیت، مبدل می‌سازد. عبارت ایشان در این پیوند این است:

«الفقهاء فی عصر الغیبة صالحون لنیابة ولی العصر. عجل الله تعالی فرجه. کنیابة مالک الاشر و أمثاله من أميرالمؤمنین - علیه السلام - ولکن لما لم یمکن تعیینهم و اختیارهم بالاسم و الشخص و لم یجز تعطیل الامامة و إهمالها ذکر الائمة - علیهم السلام - الصفات و الشرائط و أحوالوا تعیین واجدها و انتخاب فرد من بین الواجدین الی الامة أو خبرائها. فالواجدون للصفات کلهم صالحون للامامة ولکن الامام بالفعل هو الذی انتخبته الامة من بینهم فبالانتخاب یصیر الشخص اماما بالفعل واجب الاطاعة، فتأمل»².

1. دراسات فی ولاية الفقیه، ج2، ص62، همچنین ر.ک: ج1، ص573 و574؛ البدر الزاهر، ص55؛ و....
2. دراسات فی ولاية الفقیه، ج1، ص395.

متن فوق، نسبت به صورت عدم تعدد واجدان شرایط یا صورت تعدد واجدان لکن با تفوق محسوس یکی از ایشان نسبت به دیگران، ساکت است! شاید وجه امر به تامل نیز این باشد.

گفتنی است با فرض پذیرش سه گانه مورد اشاره به جای دوگانه مشروعیت و مقبولیت، اشکالی که ما بر دلیل اول (از عقل) و دلیل دوم (بنای عقلا) گرفتیم، به نوعی از طرف مستدل به این دو دلیل، قابل پاسخ می شود، با این تعبیر که دلیل اول و دوم حتی با پیش فرض نصب فقیه برای عصر غیبت نیز می آید تا صلاحیت بالقوه را به مشروعیت بالفعل برساند؛ بنابراین نمی توان به عنوان اشکال بر دلیل اول و دوم گفت: این دو دلیل تنها در پیش انگاره عدم نصب فقیه در عصر غیبت جاری است و نه غیر آن. لکن به هر حال باید پردازش استدلال به گونه ای صورت می پذیرفت که دلالت بر توجه مستدل به تمامیت نصب فقیه در عصر غیبت برای تصدی امور عامه بنماید.

3. اقتضای سلطه مردم بر شئون خویش

در راستای مشروعیت بخشی رأی مردم به حکومت حاکمان بر ایشان به ادله سلطنت مردم بر شئون خویش که از قرآن و روایات قابل دریافت است، نیز تمسک شده است.³ واضح است که این استدلال ناظر به وقتی که خداوند یا نهادی به اذن خداوند در شئون مردم تصرف می کند، نیست.

نقد و بررسی

این استدلال ضمن توقف بر اثبات سلطه مردم بر شئون خویش (که اثبات آن کار سختی نیست)،⁴ متوقف بر این است که انتخاب حاکم و حاکمان در عصر غیبت به مردم واگذار شده باشد تا ایشان به طور آزاد یا در چارچوب تعیین شده از طرف شرع مطهر اقدام به انتخاب شخص نمایند و الا بنابر اندیشه قبض و سلب اختیار مردم و عدم سلطه و ولایت ایشان بر این امر - حتی به طور محدود و در چارچوب - مجالی برای این استدلال نیست و در واقع تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص است⁵ که قابل قبول نیست. بنابراین این استدلال نیز موقعیتی قوی تر از ادله گذشته ندارد.

3. ر.ک: فقه و حقوق قراردادهای، (ادله عام روایی) فصل اول؛ دراسات فی ولایة الفقیه، ص 495 و 496.

4. ر.ک: فقه و حقوق قراردادهای (ادله عام روایی)، ص 57 - 63.

5. البته بنابر تفسیر مضیق قاعده سلطنت (مردم در محدوده شریعت مسلط بر شئون خود هستند) تمسک به عام است در شبهه مصداقی خودش.